

بسم الله الرحمن الرحيم

معادله «اسرائیل بزرگ» و روند عادی سازی با رژیم یهودی؛ غرور و خیانت!

(ترجمه)

خبر:

بنیامین نتانیاهو در گفت‌وگو با شبکه عبری آی ۲۴ نیز اظهار داشت که او «در یک مأموریت تاریخی و روحانی» قرار دارد که با یک دیدگاه توسعه طلبانه مرتبط است؛ دیدگاهی که از فلسطین آغاز شده و تا اردن، مصر، سوریه، لبنان، عربستان و عراق امتداد می‌یابد. او این طرح را «پیام نسل‌ها» توصیف کرد. در جریان این مصاحبه، نقشه‌ای به نتانیاهو ارائه شد که شامل اراضی فلسطینی و بخش‌هایی از دولت‌های عربی بود، و وی با تأکید فراوان موافقت خود را با آن اعلام کرد.

تبصره:

اکنون که نتانیاهو آشکارا از پروژه بزرگ خود سخن گفته است؛ پروژه‌ای که دربرگیرنده اردن، سوریه، لبنان، بخش‌های وسیعی از عراق، کویت، شبه جزیره عرب و شرق مصر تا رود نیل می‌باشد، پرسش این جاست: چرا برخی دولت‌های عربی همچنان بر عادی سازی روابط و ایجاد روابط دیپلماتیک با او پافشاری می‌کنند، در حالی که وی صراحتاً اعلام کرده است هفت دولت عربی را از نقشه سیاسی جهان حذف نموده، عضویت‌شان را در سازمان ملل و سایر نهادهای بین‌المللی نادیده گرفته و آن‌ها را از تاریخ جهانی پاک کرده است؟! چرا این دولت‌ها هنوز به روابط دیپلماتیک، همکاری‌های اقتصادی و امنیتی با او ادامه می‌دهند؟

عادی سازی یا برقراری روابط دیپلماتیک چند صورت دارد:

صورت نخست: میان دو طرف برابر. در چنین رابطه‌ای، منافع متقابل برای هر دو طرف به دست می‌آید، مانند تبادل تجاری، علمی و امنیتی و غیره. این نوع عادی سازی، صرف‌نظر از ضوابط شرعی در مورد جواز یا عدم جواز آن، از نگاه سیاسی تحت عنوان «برابری در تعامل» میان دولت‌ها پذیرفته و ستوده شده است؛ بلکه گاهی ضرورت می‌یابد، اگر اهدافی که امت به آن نیاز دارد تنها از این طریق قابل تحقق باشد.

صورت دوم: میان دو طرف نابرابر. یکی از آن‌ها دارای قدرت، برتری علمی و نظامی و نفوذ ژئوپولیتیکی است، در حالی که دیگری در همه زمینه‌ها ضعیف‌تر می‌باشد. در این وضعیت، عادی سازی یا از سر ترس از گسترش نفوذ طرف قوی شکل می‌گیرد یا برای جلوگیری از زیان‌های احتمالی او. دولت ضعیف، برای خرید امنیت و دفع ضرر، به عادی سازی روی می‌آورد. در نتیجه، این روابط تحت فشار و اجبار صورت گرفته، غیرمتوازن بوده و منافع تنها به سوی طرف قدرتمند سنگینی می‌کند. طرف ضعیف نیز اصرار دارد چنین روابطی را حفظ کرده، حتی آن را تحکیم نماید، ولو به قیمت فدا کردن منافع سرزمین خویش. این نمونه از عادی سازی در روابط برخی دولت‌های اشاره شده به وضوح دیده می‌شود.

صورت سوم: میان دو طرفی است که یکی خود را «ارباب» می‌پندارد و برای خود قدرت و نفوذی قائل است که دیگران از آن بی‌بهره‌اند، حتی اگر این تصور با واقعیت ناسازگار باشد. طرف دیگر در این رابطه، همچون برده‌ای خوار و تابع عمل می‌کند؛ وظیفه‌اش برقراری روابط عادی سازی است که ارباب را به آنچه برای بقا و موجودیت خود نیاز دارد، تجهیز نماید. این طرف در حقیقت مزدوری بیش نیست که فلسفه وجودی‌اش در خدمت‌گزاری به ارباب، تثبیت جایگاه او و کمک به تحقق اهدافی خلاصه می‌شود که به خاطر آن ایجاد شده است. ملت‌هایی که این مزدوران بر آنان حکومت می‌کنند هیچ ارزشی در این معادله ندارند.

این همان چیزی است که امروز در کیان‌هایی مشاهده می‌شود که برای عادی سازی با رژیم یهودی شتاب می‌ورزند، با یکدیگر رقابت می‌کنند تا پل‌های دیپلماتیک و تجاری بنا کنند، سرزمین‌ها، آسمان‌ها، منابع و نعمت‌های خود را در اختیار او بگذارند و برای این موجود متکبر، زمینه

رفاه و آسایش فراهم سازند. با وجود همه این امتیازات و بخشش‌های فراوان که این دولت‌ها بی‌چشم‌داشتی به او تقدیم می‌کنند و ملت‌های مسلمان از آن محروم می‌مانند، باز هم رژیم یهودی تهدید می‌کند، هشدار می‌دهد و از پروژه بزرگ خود سخن می‌گوید؛ پروژه‌ای که تمامی این توافق‌نامه‌ها را بی‌اعتبار و باطل می‌سازد.

آنچه امروز جریان دارد، جز محصول دو پروژه‌ی یک فرد با دو چهره انگلیسی و آمریکایی نیست؛ یعنی توافق‌نامه سایکس-پیکو و وعده بالفور که پیامد آن پیدایش دولت‌های عربی و رژیم یهودی بود. کارکرد این توافق‌نامه‌ها چیزی جز کارکرد «بنده برای ارباب» نیست: خدمت‌گزاری، تأمین حیات و بقای ارباب، کمک به توسعه و تثبیت جایگاه او در منطقه و طبیعی جلوه‌دادن حضورش در این سرزمین. این مأموریت حتی شامل هموار ساختن موانع اعتقادی، فکری و اجتماعی نیز می‌شود تا رژیم یهودی بتواند بر زمین استقرار یابد. سپس، زمانی که این کیان‌ها نقش خود را ایفا کردند، کارکردشان پایان می‌یابد و رژیم یهودی بر ویرانه‌های آن‌ها تسلط خواهد یافت، حتی به زور نظامی. در آن زمان، این دولت‌ها دیگر توان مقاومت نخواهند داشت، زیرا زمینه‌ی این مرحله‌ی نهایی پیش‌تر توسط ارباب فراهم گردیده است. به همین دلیل است که این موجود تحمیلی چنین اظهاراتی را آشکارا بیان می‌کند.

هجوم دولت‌های عربی که خود در معرض حذف و ادغام قرار دارند برای حفظ معاهدات امضاشده، شتاب دیگران در مخالفت با جهاد مردم فلسطین، عدم حمایت از آنان و حتی توطئه آشکار علیه‌شان، همچنین تلاش برای تشکیل و آموزش نیروهای عربی با هدف ورود به غزه و تسلط بر آن، همگی چیزی جز جلوه‌ای از عادی‌سازی روابط میان «ارباب و خادم» نیست.

امت اسلامی با تهدیدی روبه‌روست که هیچ جای شک باقی نمی‌گذارد. این امت در خطر بزرگی از سوی رژیم‌هایی قرار دارد که شب و روز برای عادی‌سازی و ساختن پل‌های گسترش رژیم یهودی بر ضد ملت‌های خود و منافع آنان تلاش می‌کنند.

دشمن در کجای این معادله قرار دارد؟ برای کسانی که هنوز عینک سیاه بر چشم زده یا چشمان خویش را بسته‌اند و نمی‌بینند که دشمن از پیش در قالب توافق‌نامه سایکس-پیکو کاشته شده است. توافقی که با آن دولتچه‌های زبان‌بار برپا گردید تا پیوسته امت را فریب دهند و از تشخیص درست دشمن و دوست بازدارند. آنان دشمن حقیقی را چنین می‌نمایانند که گویی نزدیک‌ترین، بهترین و وفادارترین از میان سایر مزدوران عرب است، تا جایی که عادی‌سازی با او «گزینه‌ای استراتژیک و گریزناپذیر» وانمود شود.

اما واقعیت این است که دشمن اصلی، دشمن درونی است؛ همان کسی که صحنه را بر اساس سناریوی سایکس پیکو می‌چیند و امت را از فکر، عقیده، ارزش‌ها، دارایی‌ها و نیروی خویش تهی می‌سازد تا طعمه‌ای آسان برای رژیم یهودی باشد.

اینجا فهم واقعی از وضعیت روشن می‌شود؛ فقهی که امت باید بر پایه آن دست به اقدام بزند، اقدامی درخور جایگاهش به عنوان «بهترین امتی که برای انسان‌ها پدیدار شد». باید برای تغییر این واقعیت سنگین برخیزد و آن را با واقعیتی جایگزین کند که مورد رضایت الله سبحانه و تعالی و بندگان او باشد؛ یعنی خلافت بر منهج نبوت، وعده‌ی الله سبحانه و بشارت رسول الله صلی الله علیه و سلم که تاج فرایض است.

نویسنده: سالم ابو سُبَیطان

3 ربیع الاول 1447 ه.ق.

26 آگوست 2025 م.

مترجم: عبدالرحمن مستنصر